

فصل ۴۵

بهره ارضی { اجاره بهای } مطلق

جلد سوم، بخش ششم، فصل ۴۵ سرمایه؛ کارل مارکس
تایپ و تنظیم؛ سایت کمونیستهای انقلابی
مترجم؛ ف. فرخی

در تحلیل بهره تقاضی از این پیشفرض حرکت کردیم که بدترین زمین بهره ارضی نمی پردازد، یا به بیانی کلی تر، تنها آن زمینی بهره ارضی میپردازد که قیمت تولید انفرادی محصولش پائین تر از آن قیمت تولیدی باشد که بازار را تنظیم میکند، بگونه ای که سود اضافه ای ایجاد شده که به بهره ارضی تبدیل میشود. باید بدو اشاره گردد که قانون بهره تقاضی، کاملاً مستقل از صحت یا عدم صحت این پیشفرض است.

اگر قیمت تولید عمومی، که بازار را تنظیم میکند، را با P نشان دهیم، در نتیجه P در اینجا منطبق است با محصول بدترین زمین A و قیمت تولید انفرادی آن محصول؛ به بیانی دیگر: قیمت، سرمایه ثابت و متغیر را که در تولید مصرف شده اند بعلاوه سود میانگین = (منفعت صاحبکار بعلاوه بهره) را جبران میکند.

بهره ارضی در اینجا برابر با صفر است. قیمت تولید انفرادی برای زمینی کمی بهتر $B = P'$ ، و $P > P'$ ؛ یعنی P از قیمت تولید واقعی برای محصول زمین B بیشتر پرداخت میکند. اگر $d = P - P'$ باشد، لذا d ، مازاد P نسبت به P' ، آن سود اضافه ای است که { سرمایه دار } اجاره دار از زمین B بدست می آورد. این مبلغ d به بهره ارضی مبدل میشود که باید به مالک زمین پرداخت گردد. برای زمین سوم C ، قیمت تولید واقعی $P'' = 2d - P$ ؛ پس $2d$ به بهره ارضی تبدیل میشود؛ به همین منوال قیمت تولید انفرادی برای زمین چهارم $D = P'''$ است، و $P - P''' = 3d$ که به اجاره بهای ارضی مبدل میگردد و غیره. حال در نظر بگیریم که آن پیشفرض برای زمین A مبتنی بر بهره ارضی = صفر و لذا قیمت محصول $P + 0 = P$ غلط باشد. و اینکه زمین A بر عکس بهره ارضی ای $r = P$ ببار می آورد. در این صورت دو چیز بدنبال می آید:

اولاً: قیمت محصول زمین نوع A از طریق قیمت تولید آن تنظیم نمیگردد، بلکه مازادی بر آن خواهد داشت و لذا $P + r = P$ خواهد بود. زیرا اگر ما شیوه تولید سرمایه داری را در روال عادی آن پیشفرض بگیریم، یعنی اگر فرض کنیم که مازاد r که اجاره دار به مالک زمین می پردازد، نه کسری از دستمزد است و نه کسری از سود میانگین سرمایه، لذا او تنها

به این دلیل قادر به پرداخت آن است که او محصولش را به بالای قیمت تولیدش می فروشد، بگونه ای که اگر او نمی بایست که این مازاد را به مالک زمین تحویل میداد، برای او سود اضافه ببار می‌آورد. در این صورت قیمت تولید تنظیم کننده برای مجموع همه زمینها در بازار، آن قیمت تولیدی که سرمایه بطور کلی در تمام قلمروی تولید ایجاد میکند، یعنی قیمتی برابر با سرمایه گذاشته شده بعلاوه سودمیانگین، نمیباشد، بلکه برابر با قیمت تولید بعلاوه بهره ارضی خواهد بود، $P + r$ و نه P . زیرا که قیمت محصول زمین A بطور کلی نمایانگر حد قیمت عمومی تنظیم کننده بازار، قیمتی که به ازاء آن مجموع محصول میتواند تحویل داده شود و لذا در این حد میتواند قیمت این مجموع محصول را تعیین کند.

دوماً: هر چند که قیمت عمومی محصولات کشاورزی در این مورد بطور قابل ملاحظه ای تعدیل خواهد شد، اما قانون بهره تفاضلی به هیچ عنوان اعتبار خود را از دست نخواهد داد. زیرا که اگر قیمت محصولی از زمین A و لذا قیمت عمومی بازار $P + r =$ باشد، در نتیجه قیمت برای زمینهای نوع B, C, D و غیره نیز $P + r$ خواهد بود. اما از آنجایی که $d =$

$P - P'$ برای نوع B است، لذا $(P' + r) - (P + r) = d$ خواهد بود و برای C و $P - P'' = (P + r) - (P'' + r) = 2d$ و $P - P''' = (P + r) - (P''' + r) = 3d$ برای D و سر انجام برای A همان قانون پیروی خواهد کرد، هر چند که بهره تفاضلی شامل جزئی خواهد بود که مستقل از این قانون است و همراه با قیمت محصول زمین رشد عمومی ای را تجربه خواهد کرد. به پیوست این، صرفنظر از چگونگی بهره ارضی روی زمینهای با کمترین حاصلخیزی، نه تنها قانون بهره تفاضلی غیر وابسته به آن است، بلکه تنها راه درک خود بهره تفاضلی در تطابق با ماهیت آن این است که بهره ارضی زمین نوع $A =$ صفر قرار داده شود. اینکه آیا آن $=$ صفر یا $<$ صفر است، در رابطه با بهره تفاضلی، بی اهمیت است و در حقیقت در محاسبه وارد نمیشود. پس قانون بهره تفاضلی از نتایج بررسی زیرین مستقل است.

اگر عمیقتر سؤال شود که چرا ما فرض میگیریم که محصول بدترین زمین A بهره تفاضلی نمیپردازد، جواب ضرورتاً اینچنین خواهد بود: اگر قیمت بازار محصول زمین مثلاً غله، بحدی برسد که سرمایه اضافه ای که در A گذاشته میشود، قیمت تولید عمومی را بپردازد، یعنی سود میانگین سرمایه را ایجاد کند، لذا این وضعیت برای گذاشتن سرمایه اضافی در A کفایت خواهد کرد. به بیانی دیگر، این وضعیت برای اینکه سرمایه دار سرمایه جدیدی را با سود معمولی سرمایه گذاری کند و ارزش سرمایه را از راه نرمال افزایش دهد، بسنده میکند.

در اینجا باید متذکر شد که قیمت بازار در این مورد نیز باید از قیمت تولید زمین A بالاتر باشد. زیرا به محض اینکه عرضه اضافی ایجاد گردید، دیگر کاملاً روشن است که رابطه بین عرضه و تقاضا تغییر کرده است. قبلاً عرضه ناکافی بود الان کافی است. لذا قیمت باید کاهش یابد. برای اینکه بتواند کاهش یابد میبایستی که از قیمت تولید A بالاتر بوده باشد. اما با توجه به این واقعیت که خاک زمین بتازگی زیر کشت رفته نوع A کمتر حاصلخیز است، لذا قیمت به حد آنزمانی که قیمت تولید زمین B بازار را تنظیم میکرد پائین خواهد افتاد. قیمت

تولید A تشکیل دهنده حد افزایش قیمت بازار است، البته نه برای افزایش موقت بلکه برای افزایش نسبتاً دائمی. از سوی دیگر اگر زمین تازه کشت شده، حاصلخیز تر از زمین تا کنون تنظیم کننده A و در عین حال فقط مکفی برای پاسخگویی به افزایش تقاضا باشد، در نتیجه قیمت بازار بدون تغییر باقی میماند. بررسی این سؤال که آیا بهترین نوع زمین اجاره بهای ارضی میدهد، در این مورد نیز منطبق است با آن بررسی ای که باید در اینجا انجام دهیم، زیرا در اینجا نیز این پیشفرض که زمین A اجاره بهایی خواهد داد را میتوان با این واقعیت توضیح داد که قیمت بازار کافی است که اجاره دار سرمایه دار با این قیمت دقیقاً سرمایه گذاشته شده و سود متوسط خود را پوشش دهد؛ بطور خلاصه قیمت بازار به او قیمت تولید کالا را تحویل میدهد.

در هر حال مستأجر سرمایه دار میتواند تحت چنین شرایطی زمین نوع A را زراعت کند تا آنجاییکه او بعنوان سرمایه دار عمل میکند. شرط لازم برای افزایش ارزش سرمایه در زمین A موجود میباشد. این شرط که اجاره دار حالا میتواند در زمین A تحت شرایط متوسط ارزش افزایی سرمایه سرمایه گذاری کند، بدون اینکه بهره ارضی ای بپردازد، بهیچوجه به این معنی نیست که این زمین از نوع A بدون هیچ مشغله ای در اختیار اجاره دار باشد. این واقعیت که اجاره دار میتواند سرمایه خود را گذاشته و سود معمولی را اکتساب نماید بشرط اینکه اجاره بهای ارضی بپردازد، بهیچوجه دلیلی برای مالک زمین نیست که زمینش را مجانی اجاره دهد و آنچنان در مقابل این طرف معامله اش بشردوستانه عمل کند که به او اعتبار بدون بهره بدهد. چنین فرضی مبتنی است بر انتزاع از مالکیت ارضی، یعنی لغو مالکیت بر زمین، و درست وجود همین دومی است که محدودیتی است برای سرمایه گذاری و ارزش افزایی آزاد سرمایه در زمین - محدودیتی که بهیچ عنوان تنها به این دلیل ناپدید نمیشود که مستأجر سرمایه دار ملاحظه میکند که سطح قیمت غلات او را قادر به کسب سود معمولی روی سرمایه اش در زمین A خواهد کرد، اگر او مجبور به پرداخت بهره ارضی نمی بود، به عبارت دیگر اگر او میتوانست چنان عمل کند که انگار مالکیت ارضی موجودیت ندارد. لیکن انحصار بر مالکیت زمین، مالکیت ارضی به مثابه محدودیتی برای سرمایه، پیشفرضی است برای بهره تفاضلی، زیرا بدون مالکیت ارضی، اضافه سود به بهره ارضی تبدیل نخواهد گشت و لذا به مالک زمین بجای مستأجر سرمایه دار تعلق نخواهد گرفت. و مالکیت ارضی به عنوان یک محدودیت به موجودیت خود ادامه خواهد داد، حتی در آنجایی که اجاره بهای ارضی به عنوان بهره تفاضلی ناپدید میگردد، یعنی در زمین A. هنگامیکه ما مواردی را بررسی میکنیم که در یک کشور با تولید سرمایه داری سرمایه گذاری در زمین میتواند بدون پرداخت اجاره بها صورت گیرد، در می یابیم که همه این موارد عملاً براساس یک لغو، اگر نه لغوی قانونی، از مالکیت ارضی بنا شده اند، لغوی که تنها میتواند تحت شرایطی بسیار خاص که بنا به طبیعتشان تماماً اتفاقی هستند، بوقوع بپیوندد.

نخست هنگامیکه مالک زمین خود سرمایه دار است یا زمانیکه سرمایه دار خود مالک زمین است. در این مورد او میتواند **خودش** به کشاورزی در زمین اش پردازد، زمانی که قیمت بازار آنچنان افزایش پیدا کرده باشد که او بتواند قیمت تولید را بدست بیاورد، یعنی جایگزینی سرمایه بعلاوه سود میانگین بر زمینی که حالا زمین A است. اما چرا؟ زیرا مالکیت ارضی برای او محدودیتی برای سرمایه گذاری سرمایه اش تلقی نمیشود. او میتواند با زمین اش بسادگی به عنوان یک عنصر از طبیعت رفتار کرده و بنا براین میتواند صرفاً با ارزش افزایی سرمایه یعنی با ملاحظات سرمایه دارانه هدایت شود. چنین مواردی در عمل اتفاق می افتند اما تنها به عنوان استثناء.

همانگونه که کشاورزی به شیوه سرمایه داری جدایی سرمایه فعال از مالکیت زمین را پیشفرض دارد، همانگونه نیز قاعدتاً مانع از آن میشود که مالک زمین خود به مدیریت کشاورزی در زمین اش پردازد. بلافاصله دیده میشود که این مورد کاملاً اتفاقیست. زمانیکه افزایش تقاضا برای غله ایجاب میکند که مساحت بزرگتری از آنچه کشاورزان خود مدیر در اختیار دارند از زمین A کاشته شود، یعنی هنگامی که بخشی از آن اصولاً میبایست برای کشت شدن اجاره داده شود، لذا این تئوری که میگوید، مالکیت ارضی به مثابه محدودیتی برای سرمایه گذاری لغو شده است، کاملاً فرو میریزد. این یک تناقض پوچ است که فرض بر شیوه تولید سرمایه داری با جدایی سرمایه از زمین و اجاره دار از مالک زمین گذاشته شود، سپس چرخشی کامل زده و فرض گرفته شود که مالک زمین به عنوان یک قاعده در هر کجا که سرمایه، اگر مالکیت زمین از آن مستقل و مجزا نبود، بهره ارضی ای از کشت زمین ایجاد نکند، دست به مدیریت زمین خود خواهد زد (رجوع کنید به نقل و قول از آدام اسمیت در مورد اجاره معادن که در ادامه آورده شده). این الغاء مالکیت زمین اتفاقی است. میتواند رخ دهد یا رخ ندهد.

ثانیاً: در مجموع یک مال الاجاره ممکن است بخشهای خاصی موجود باشد که با سطح قیمتتهای موجود در بازار هیچ اجاره بهای ارضی ای ندهند، یعنی در واقع به رایگان اجاره شوند؛ اما مالک زمین این را بدینگونه نمی نگرد، زیرا او به اجاره بهای ارضی کل مال الاجاره نظر دارد نه به بهره ارضی یک قطعه خاص و در این مورد برای اجاره دار، تا آنجایی که به زمینهای فاقد اجاره بها مربوط میشود، مالکیت ارضی به عنوان محدودیتی برای سرمایه گذاری حذف میگردد و این از طریق عقد قرار داد با خود صاحب زمین رخ میدهد. اما او تنها به این دلیل برای این قطعات خاص اجاره بها نمی پردازد که برای زمینهایی که مرتبط با آنهاند اجاره بهای ارضی پرداخت میکند. در اینجا یک ترکیب پیشفرض گرفته میشود که در آن زمین بدتر A نه بعنوان یک ناحیه تولیدی جدید برای جبران کسری عرضه، بلکه صرفاً به منزله بخشی جدایی ناپذیر از زمینهای بهتر، تحت استفاده قرار گیرد. اما این موردی که باید مورد بررسی قرار گیرد درست همانی است که زمین A باید بطور مستقل زیر کشت رود، یعنی تحت شرایط عمومی شیوه تولید سرمایه داری باید بطور مستقل اجاره داده شوند.

ثالثاً: اجاره دار سرمایه دار میتواند سرمایه اضافی ای در همان مال الاجاره سرمایه گذاری کند، حتی اگر محصولی که بدست می آورد با توجه به قیمت‌های غالب بازار تنها برای او قیمت تولید را جبران کند، یعنی اینکه به او سود معمولی را بدهد، اما او را قادر به پرداخت اجاره بهای ارضی نکند. بنابراین او برای بخشی از سرمایه گذاری در زمین بهره ارضی پرداخته و برای بخش دیگر نمی پردازد. هر چند این پیش فرض کمک شایانی به حل مسئله نمیکند، اما نشان میدهد که: اگر قیمت بازار (و حاصلخیزی زمین) او را قادر سازد که با سرمایه اضافی محصول اضافی کسب کند که همانند مورد سرمایه قدیمی، سود اضافه ای مازاد بر قیمت تولید بدهد، لذا او میتواند تا زمان انقضای قراردادش این مازاد سود را به جیب بزند. اما به چه دلیل؟ زیرا محدودیت هایی که مالکیت زمین بر سر راه سرمایه گذاری سرمایه می نهد تا موعد اجاره قرارداد حذف شده است. اما تنها این واقعیت ساده که زمین اضافه از نوع بدتر باید بطور مستقل کشت شده و اجاره داده شود تا بتواند آن مازاد سود را فراهم کند، بدون شک نشان میدهد که سرمایه گذاری سرمایه اضافی در زمینهای قدیمی برای ارضای افزایش عرضه مورد احتیاج کفایت نمیکند. یک فرض مانع فرض دیگر میشود. حالا دیگر به حق میتوان گفت که خود بهره ارضی زمین بدتر A بهره تفاضلی است، در مقایسه با زمینی که توسط خود مالک کاشته میشود (این البته فقط بعنوان استثناء کاملاً اتفاقی رخ میدهد) یا در مقایسه با سرمایه گذاریهای اضافی در مال الاجاره های قدیمی که بهره ارضی بی نمیدهند. با این حال، این امر: ۱) بهره تفاضلی بی خواهد بود که از تفاوت در حاصلخیزی خاکهای متفاوت بر نمی خیزد و لذا این پیشفرضها را هم ندارد که زمین A نباید بهره ارضی بدهد و محصول باید به قیمت تولید بفروش برود؛ و ۲) این اوضاع که آیا سرمایه گذاریهای اضافی در همان مال الاجاره بهره ارضی بیار می آورند یا نه همانقدر برای موضوع بی ربط است که آیا زمین تازه کاشته شده A بهره ارضی میدهد یا نه، همانگونه که مثلاً برای تأسیس یک کارخانه جدید و مستقل، کاملاً بی اهمیت است که آیا کارخانه دار دیگری در همان قلمرو صنعتی بخشی از سرمایه اش را در اوراق بهره آور میگذارد، چون به همه سرمایه در کارخانه اش احتیاج ندارد، یا اینکه آیا او توسعه هایی خاص انجام میدهد که سود کامل به او نمیدهند، اما با این حال بیشتر از بهره تثبیت شده بیار می آورند. این برای او اهمیت کمتری دارد. در عوض کسب و کارهای جدید باید سود متوسط بیارند و آنها به همین امید تأسیس میشوند. این درست است که سرمایه گذاریهای اضافی در مال الاجاره های قدیمی و کاشت زمین جدیدی از نوع A بطور متقابل همدیگر را محدود میکنند و آن مرزی که سرمایه اضافی تا آن حد میتواند در همان مال الاجاره در شرایط نامساعد تولید گذاشته شود، توسط سرمایه گذاریهای جدید رقیب در زمین A تعیین میگردد؛ از طرفی دیگر، آن بهره ارضی ای که این زمین میتواند بدهد، توسط سرمایه گذاری جدید رقیب در مال الاجاره قدیمی محدود میگردد.

اما همه این طفره زنی های مشکوک مسئله را حل نخواهند کرد که بسادگی عبارت است از: ما فرض میگیریم که قیمت بازار برای غله (که در این تحقیق تمام محصولات زمین را نمایندگی میکند) به اندازه کافی بالاست تا بخشی از زمین A کاشته شود، و آن سرمایه ای که

در این مساحت‌های جدید گذاشته میشود بتواند قیمت تولید محصول را برگرداند، یعنی سرمایه را بعلاوه سود متوسط جبران کند؛ ما همچنین فرض می‌گیریم که شرایط برای ارزش افزایی {توسعه} نرمال سرمایه در زمین A مهیا است، آیا این کافیست؟ آیا سرمایه واقعاً میتواند تحت این شرایط سرمایه گذاری شود؟ یا اینکه قیمت بازار باید آنچنان صعود کند تا اینکه بدترین زمین A نیز قادر به ببار آوردن بهره ارضی گردد؟ به بیانی دیگر: آیا انحصار مالک زمین محدودیتی است بر سر راه سرمایه گذاری، محدودیتی که از یک دید کاملاً کاپیتالیستی نمیتوانست موجودیت داشته باشد، اگر این انحصار موجودیت نمیداشت؟ از نحوه طرح خود این مسئله پیداست که اینکه در مال الاجاره های قدیمی سرمایه گذاریهای اضافه ای یافت میشوند که با قیمت کنونی بازار هیچ بهره ارضی ای نمیدهند، بلکه فقط سود متوسط ببار می آورند، بهیچوجه پاسخی برای این مسئله نمیدهد که آیا سرمایه میتواند واقعاً در زمین A سرمایه گذاری شود که فقط سود متوسط به بار می آورد و نه هیچ بهره اضافه ای. این اما دقیقاً همان مسئله ای است که پیش روی ماست.

اینکه سرمایه گذاریهای اضافی که بهره ارضی نمیدهند، نمیتوانند تقاضا را ارضاء کنند، از لزوم به زیر کشت کشیدن زمینهای جدیدی از نوع A مشخص میگردد. اگر زیر کشت کشیدن زمینهای جدیدی از نوع A تنها زمانی میسر باشد که بهره ارضی ببار آورند، یعنی بیشتر از قیمت تولید بدهند، در آنصورت فقط دو امکان موجود است. یا اینکه قیمت بازار به گونه ای است که حتی آخرین سرمایه گذاریهای اضافی در مال الاجاره های قدیمی هم سود اضافه میدهند، صرفنظر از اینکه به جیب اجاره دار یا مالک بروند. این افزایش قیمت و سود اضافه بروی آخرین سرمایه گذاریها معلول آنند که زمین A زمانیکه بهره ارضی ای نمیدهد نمیتواند کشت شود. زیرا چنانکه قیمت تولید، یعنی تنها کسب سود متوسط، برای راه اندازی کشت کافی می بود، در نتیجه قیمت نمیتوانست چنین بالا برود، و رقابت از جانب زمینهای جدید از پیش پدیدار میگشت زمانیکه بازدهیشان به مرز قیمت تولید می رسید. لذا سرمایه گذاری در زمین A که هیچ بهره ارضی ای ببار نمی آورد، با سرمایه گذاریهای اضافی در مال الاجاره های قدیمی که آنها نیز بهره ارضی ای نمیدهند، به رقابت خواهد پرداخت. - یا هم اینکه آخرین سرمایه گذاریها در مال الاجاره های قدیمی بهره ارضی ای نمیدهند، اما قیمت بازار چنان صعود داشته است که زمین A میتواند کشت شود و بهره ارضی بدهد. در این مورد سرمایه گذاریهای اضافه که بهره ارضی ای نمیدهند، تنها از آنجهت میتوانند ممکن باشند که زمین A، تا زمانیکه قیمت بازار به آن اجازه بدهد که بهره ارضی ببار آورد، نتواند کشت شود. در غیر اینصورت کشت قبل از از اینها با قیمتی پائین تر شروع شده بود، و سرمایه گذاریها در مال الاجاره های قدیمی که برای بازدهی با سود معمول، بدون بهره ارضی، محتاج قیمت بازار بالا میباشند، نمیتوانستند محل پیدا کنند. با قیمت بالای بازار آنها تنها قادر به دادن سود متوسط میباشند. با قیمت بازار پائین تر، که از زمانیکه زمین A زیر کشت رود تنظیم کننده قیمت خواهد بود، قادر به ببار آوردن این سود نخواهند بود؛ یعنی اینکه با این شرایط این سرمایه گذاریها نمیتوانند موجودیت داشته باشند. از این طریق بهره ارضی زمین A در مقایسه با سرمایه گذاریها در مال الاجاره های قدیمی که بهره ارضی ای

نمیدهند، بهره تفاضلی خواهد بود. اما اینکه این بهره تفاضلی در زمین های نوع A وجود می آید، تنها از این جهت است که این زمینها به زیر کشت گذاشته نمیشوند مگر اینکه بهره ارضی بدهند؛ یعنی اینکه لزوم این بهره ارضی موجود باشد، بهره ارضی ای که در خود متعین از اختلاف در کیفیت زمین نیست و برای امکان سرمایه گذاری سرمایه اضافه در مال الاجاره های قدیمی محدودیتی را تشکیل میدهد. در هر دو مورد، بهره ارضی روی زمین A نتیجه ساده ای از قیمت فزاینده غله نمیشد، بلکه بر عکس؛ این واقعیت که بدترین زمین نیز برای اینکه کاشتش اصولاً ممکن باشد باید بهره ارضی بیار آورد، دلیلی است که قیمت غله به آن نقطه ای افزایش می یابد که این شرط تحقق بیابد.

بهره تفاضلی این ویژگی خاص را دارد که مالکیت زمین در اینجا تنها آن سود اضافه ای را میفاید که اجاره دار زمین در غیر اینصورت میتوانست به جیب بزند و در واقع تحت بعضی شرایط نیز تا زمانیکه موعد قرارداد سر نرسیده، به جیب میزند. مالکیت زمین در اینجا فقط دلیلی است برای اینکه بخشی از قیمت کالا، که بدون دخالت آن بوجود آمده (فی الواقع همچون پی آمدی از اینکه قیمت تولیدی که قیمت بازار را تنظیم میکند، توسط رقابت تعیین میگردد) و در سود اضافه تحلیل میروند، از شخصی به شخص دیگر منتقل گردد، از سرمایه دار به مالک زمین. اما مالکیت ارضی در اینجا آن دلیلی که این بخش از قیمت را – یا آن افزایش قیمتی را که شرط لازمه آن است – **می آفریند** نیست. زمانیکه بر عکس زمین A نمیتواند کشت شود – هرچند که کاشتش قیمت تولید را بتواند بیار آورد – مگر اینکه افزوده ای علاوه بر قیمت تولید را بازدهد، یعنی بهره ارضی بیار آورد، آنگاه مالکیت ارضی دلیلی است برای آفرینش این افزایش قیمت. **مالکیت ارضی خودش بهره ارضی را پدید آورد.** همانند آن نمونه دیگری که بررسی کردیم، اینکه آن بهره ارضی ای که A می پردازد، در مقایسه با آخرین سرمایه گذاری اضافی در مال الاجاره های قدیمی که تنها قیمت تولید را میدهند، بهره تفاضلی میدهد، هیچگونه تغییری در موضوع نخواهد گذاشت. در خصوص آن شرایطی که زمین A نمیتواند کشت شود مگر اینکه قیمت تنظیم کننده بازار آنچنان صعود کرده باشد که به زمین A اجازه پرداخت بهره ارضی دهد، تنها این شرط است که اساس این واقعیت است که قیمت بازار به نقطه ای صعود میکند که آخرین سرمایه گذاریها در مال الاجاره های قدیمی را قادر میسازد که فقط قیمت تولید را بازپس دهند، اما قیمت تولیدی ای که همزمان از زمین A بهره ارضی بیار می آورد. در این مورد، این که این آخری اصولاً بهره ارضی میدهد، دلیلی است که یک بهره تفاضلی بین زمین نوع A و آخرین سرمایه گذاریها در مال اجاره های قدیمی بوجود بیاید.

وقتی که ما کلاً از اینکه زمین A بهره ارضی نمی پردازد صحبت میکنیم – با فرض اینکه قیمت غله توسط قیمت تولید تنظیم گردد – منظور ما بهره ارضی در معنی مطلق کلمه است. اگر اجاره دار اجاره بها را، که یا کسری از دستمزد معمول کارگرانش یا سود متوسط معمول خودش را تشکیل میدهد، به پول بپردازد، لذا او بهره ارضی، یعنی جزیی مستقل از قیمت کالایش را که متفاوت از کارمزد و سود باشد را، نمی پردازد. ما قبلاً هم اشاره کردیم

که این دائماً در عمل رخ میدهد. تا زمانیکه دستمزد کارگران کشاورزی در یک کشور مشخص بطور کلی پائین تر از متوسط معمول دستمزد کارگر باشد، بگونه ای که یک کسر از دستمزد، بخشی از دستمزد، بطور کلی به بهره ارضی بپیوندد، لذا این استثنایی نمیباشد که فقط مختص اجاره داری که بدترین زمین را کشت میکند باشد. در درون همان قیمت تولیدی که کشت بدترین زمین را اصولاً امکانپذیر میکند، این دستمزد پائین پیشاپیش جزء تشکیل دهنده ای میباشد، و فروش محصول به قیمت تولید، اجاره دار را قادر به پرداخت بهره ارضی نمیکند. مالک زمین همچنین میتواند زمین خود را به یک کارگر که حاضر است تمام و یا اکثریت قیمت فروش را بجز دستمزد به مثابه بهره ارضی به مالک بپردازد، اجاره بدهد. هر چند در تمام این موارد بهره ارضی واقعی پرداخت نمی شود هر چند که اجاره بها {به پول} پرداخت میشود. اما در هر جا که اوضاعش با شیوه تولید کاپیتالیستی مطابقت دارد، بهره ارضی و اجاره بها {به پول} باید با هم منطبق باشند. و درست همین اوضاع معمول است که ما باید بررسی کنیم.

زمانیکه حتی همچون در مثالهای مطرح شده بالا - در محدوده شیوه تولید سرمایه داری - آنجا که واقعاً سرمایه گذاری در زمین رخ میدهد بدون اینکه بهره ارضی ای ببار آورد، نمیتواند کمکی به روشن شدن مسئله ما بکند، لذا کمک باز هم کمتری خواهد کرد اگر به شرایط در کنیها اشاره گردد. آنچه که کنی ها را به کنی تبدیل میکند- در اینجا ما فقط به کنی های کشاورزی واقعی اشاره داریم- تنها گستره مساحتهاى ثمر بخش طبیعی دست نخورده نیست، بلکه همچنین این شرایط که مساحتها متعلق به کسی نیستند، یعنی تحت مالکیت ارضی نرفته اند. این است که تشکیل دهنده تفاوت چنین فاحشی است بین زمینهای قدیمی و کنی ها در رابطه با زمین. عدم وجود قانونی یا واقعی مالکیت زمین، همانگونه که ویک فیلد (35*) بدرستی اشاره دارد و میر آبو، این فیزیوکرات پیر و دیگر اقتصاددانان قدیمی قبل از او کشف کردند. در اینجا کاملاً بی اهمیت است که مستعمره داران زمین را بسادگی تصاحب میکنند یا اینکه به دولت تحت یک قیمت زمین کاملاً اسمی، در واقع تنها شهریه ای را برای بدست آوردن حق روی زمین پرداخت میکنند. این همچنین بی اهمیت است که آیا مستعمره نشینانی که پیشاپیش در آنجا مستقراند از نظر حقوقی صاحبان زمین خود هستند. در واقع مالکیت ارضی در اینجا هیچ محدودیتی را برای سرمایه گذاری سرمایه یا کار بدون سرمایه بوجود نمی آورد؛ اینکه مستعمره نشینانی که قبلاً مستقر شده اند، بخشی از زمین را تصاحب کرده اند، مانع از این میشوند که مستعمره نشینان جدید بتوانند سرمایه شان یا کارشان را در زمین جدید بکار گیرند. از این جهت زمانیکه موضوع بر سر بررسی چگونگی تأثیر مالکیت ارضی بر قیمت محصولات زمین و بر بهره ارضی باشد، آنجاییکه زمین به مثابه قلمروی سرمایه گذاری برای سرمایه محدود است، کاملاً بی مورد است که راجع به کنی های آزاد بورژوازی صحبت شود، جاییکه نه شیوه تولید سرمایه داری در کشاورزی موجود است، نه شکل مالکیت ارضی منطبق با آن، چیزی که در واقع اصولاً

(35) * ویک فیلد، انگلیس و آمریکا، لندن 1833، همچنین مراجعه کنید به جلد 1، فصل 25.

وجود ندارد. این کار را ریکادو در بخش مربوط به بهره ارضی میکند. او در مقدمه میگوید که میخواهد تأثیر تصاحب زمین را بر ارزش محصولات زمین بررسی کند، و بلافاصله کلنی ها را مثال قرار میدهد، زیرا او بر این عقیده است که زمین در شکل ابتدائیش در دسترس است و بهره برداری از آن از طریق انحصار مالکیت ارضی محدود نشده است.

حق مالکیت حقوقی بر زمین بتنهایی هیچ بهره ارضی ای را برای مالک فراهم نمی آورد. اما به او این قدرت را میدهد تا زمین خود را دست نزده نگه دارد تا اینکه شرایط اقتصادی اجازه استفاده از آن را با داشتن منفعتی برای مالک بدهد، حال چه زمین در کشاورزی واقعی و یا دیگر پروسه های تولیدی مثل ساختمان و غیره مورد استفاده قرار گیرد. او {مالک} نمیتواند حجم مطلق این قلمروی مصرف را کاهش یا افزایش دهد، اما او میتواند مساحت زمینی که در بازار موجود است را کاهش یا افزایش دهد. از این بابت، و همانگونه که فوریر نیز قبلاً ملاحظه کرده است، این یک واقعیت ویژه است که در تمام کشورهای متمدن، یک بخش قابل توجه ای از زمین همیشه کشت نشده باقی می ماند.

فرض بگیریم که تقاضا طلب میکند که زمینهای جدیدی زیر کشت روند. آیا مالک حاضر میشود که این زمینها را به طور مجانی در اختیار اجاره دار سرمایه قرار دهد، فقط باین خاطر که قیمت بازار محصولات زمین آنچنان افزایش یافته اند که سرمایه گذاری در این زمینها به اجاره دار قیمت تولید را باز پس میدهند و لذا سود معمول را به بار می آورند؟ بهیچوجه. سرمایه گذاری باید برای او {مالک} بهره ارضی ببار آورد. او زمین اش را تا زمانی که اجاره بها داده نشود اجاره نمیدهد. لذا قیمت بازار باید به بالای قیمت تولید صعود کرده باشد، باید $P + r$ باشد، بگونه ای که به مالک زمین بهره ارضی پرداخت شود. از آنجاییکه مالکیت زمین تحت شرایط فرض شده مثر ثمر نمیشد، یعنی از نظر اقتصادی بی ارزش است، اگر به اجاره داده نشود، لذا افزایش ناچیزی از قیمت بازار به بالای قیمت تولید کافی است تا بدترین نوع زمین به بازار کشیده شود.

اکنون سؤال این است: آیا {وجود} بهره ارضی بروی بدترین زمین - بهره ارضی ای که نمیتواند از تفاوت در ثمربخشی ببار آید - بدین معنی است که قیمت محصول زمین لزوماً در معنی معمول کلمه یک قیمت انحصاری است، یعنی قیمتی که بهره ارضی در آن همچون مالیات داخل میگردد، تنها با این تفاوت که این مالک زمین است که بجای دولت این مالیات را وضع میکند؟ در اینکه این مالیات محدودیتهای اقتصادی خود را داراست هیچ شکی نیست. آن از طریق سرمایه گذاریهای اضافی در مال الاجاره های قدیمی، از طریق رقابت محصولات کشاورزی خارجی - در صورت واردات آزاد-، از طریق رقابت فی مابین مالکان زمین و سر انجام از طریق احتیاجات و قدرت پرداخت مصرف کنندگان محدود میگردد. اما این در اینجا موضوع بحث نیست. موضوع بر سر این است که آیا بهره ارضی بدترین نوع زمین همانگونه وارد قیمت محصول میگردد- این قیمت طبق فرض ما قیمت بازار را تنظیم میکند- که یک مالیات وارد قیمت یک کالا که به آن مالیات بسته میشود میگردد، یعنی به مثابه یک جزء که مستقل از ارزش کالا است؟

موضوع بهیچوجه لزوماً بدینگونه نیست و این ادعا تنها از این جهت مطرح شده است که تا بحال تفاوت بین ارزش و قیمت تولید کالاها درک نشده است. ما دیدیم که قیمت تولید یک کالا بهیچوجه با ارزش کالا منطبق نیست، هر چند که قیمت‌های تولیدی کالاها، اگر بعنوان یک کل در نظر گرفته شوند، فقط توسط کل ارزش کالاها تعیین میگردند، و هر چند که تحرکات قیمت‌های تولید کالاها متفاوت، صرفنظر از چیزهای دیگر، فقط توسط تغییر در ارزششان تعیین میگردند. ثابت گردید که قیمت تولیدی یک کالا میتواند زیر یا بالای ارزشش قرار گیرد و تنها استثنائاً منطبق با ارزش کالا میگردد. این واقعیت که محصولات زمین به بالای قیمت تولیدشان فروخته شوند؛ همانگونه نیز که این واقعیت که محصولات صنعت بطور متوسط به قیمت تولیدشان فروخته میشوند، بهیچوجه اثبات نمیکند که آنها به ارزششان فروخته میشوند. ممکن است که محصولات کشاورزی به بالای قیمت تولیدشان و پائین ارزششان فروخته شوند، همانگونه که از سویی دیگر بسیاری محصولات صنعتی تنها میتوانند قیمت تولیدشان را بازدهند، زیرا که آنها به بالای ارزششان فروخته میشوند.

رابطه بین قیمت تولید یک کالا و ارزشش تنها توسط رابطه بین بخش متغیر آن سرمایه ای که کالا با آن تولید میگردد و بخش ثابت همان سرمایه، به بیانی دیگر توسط ترکیب ارگانیک سرمایه تعیین میگردد. اگر ترکیب در یک قلمروتولیدی پائین تر از آنچه که متوسط سرمایه اجتماعی است باشد، یعنی اینکه اگر بخش متغیری، که برای دستمزد گذاشته میشود، از بخش ثابتی، که برای شرایط مادی کارگذاشته میشود، در مقایسه با آنچه که برای متوسط سرمایه اجتماعی بطور کل است، بزرگتر باشد، در نتیجه ارزش کالا میبایست بالاتر از قیمت تولیدش قرار داشته باشد. یعنی اینکه یک چنین سرمایه ای ارزش اضافه بیشتری، یعنی سود بیشتری تولید میکند، زیرا که آن کار زنده بیشتری را با همان درجه استثمار در مقایسه با همان مقدار از سرمایه اجتماعی متوسط، مورد استفاده قرار میدهد. ارزش محصول بالای قیمت تولیدش قرار دارد، زیرا که این قیمت تولید برابر است با جبران سرمایه بعلاوه سود متوسط، و سود متوسط پائین تر از آن سودی است که در این کالا تولید شده است. ارزش اضافه ای که توسط سرمایه متوسط اجتماعی تولید میگردد کمتر از ارزش اضافه ای است که توسط سرمایه ای با این ترکیب پائین تر تولید میگردد. زمانی که آن سرمایه ای که در یک قلمرو تولیدی بخصوص گذاشته شده ترکیب بالاتری از آنچه که متوسط سرمایه اجتماعی است داشته باشد، قضیه عکس آن میباید. ارزش کالاهایی که از اینچنین سرمایه ای تولید میگردند در زیر قیمت تولیدشان قرار دارد و این معمولاً برای محصولات اکثر صنایع پیشرفته صادق است.

اگر سرمایه در یک قلمروی تولیدی بخصوص دارای ترکیبی پائین تر از متوسط سرمایه اجتماعی باشد، این در وهله نخست تنها شیوه بیان دیگری است برای اینکه بارآوری اجتماعی کار در این قلمروی تولیدی ویژه در زیر سطح متوسط قرار دارد؛ زیرا که آن سطح پیشرفتی که بارآوری بدست آورده است خود را در فزونی نسبی بخش ثابت سرمایه در مقابل بخش متغیر آن، یعنی در نزول دائم آن بخشی که یک سرمایه مشخص برای دستمزد بکار می برد، نشان میدهد. از دیگر سوی، اگر سرمایه در یک قلمرو معین تولیدی دارای ترکیب بالاتری باشد، لذا بیانگر این است که پیشرفت بارآوری در بالای سطح متوسط قرار دارد.

اگر کار هنری واقعی را کنار بگذاریم که بررسیش طبیعتاً در حوصله این نوشته نیست، خود بخود آشکار است که قلمروهای مختلف تولیدی با توجه به ویژگی های تکنیکی شان، مستلزم تناسبهای متفاوتی بین سرمایه ثابت و متغیر میباشند، و اینکه کار زنده در بعضی مکان بیشتری را و در دیگران مکان کمتری را اشغال کند.

مثلاً در صنایع استخراجی که باید از کشاورزی بطور صریح تمیز داده شوند، مواد خام به عنوان جزئی از سرمایه ثابت بطور کامل حذف میشوند، حتی مواد کمی هم بندرت نقش مهمی بازی خواهند کرد. در صنعت معادن در عوض آن بخش دیگر سرمایه ثابت، سرمایه استوار، نقش مهمی را بازی میکند. با این حال پیشرفت رو به جلو در اینجا نیز میتواند از طریق رابطه بین رشد سرمایه ثابت در مقایسه با سرمایه متغیر اندازه گیری شود.

هنگامیکه ترکیب سرمایه در کشاورزی کمتر از ترکیب سرمایه متوسط اجتماعی است، لذا این بدیهاً نشانگر این است که کشاورزی در کشورهای با تولید پیشرفته همچون پروسه صنعتی پیشرفت نداشته است. این واقعیت میتواند - صرفنظر از دیگر شرایط و بخشاً شرایط قطعی اقتصادی - تکامل قبلی و سریعتر علم مکانیک، و بویژه در کاربردشان، در مقایسه با تکامل دیرتر و بخشاً جوان علم شیمی، زمین شناسی و فیزیولوژی و بویژه در کاربردشان در کشاورزی توضیح داده شود. ضمناً این یک واقعیت بدون تردید و دیر آشنایی (36) است که پیشرفت در خود کشاورزی از طریق رشد نسبی سرمایه ثابت در مقایسه با سرمایه متغیر نمایانگر میشود. اینکه آیا ترکیب سرمایه کشاورزی در یک کشور معین با تولید سرمایه داری، مثلاً انگلیس، پائین تر از سرمایه متوسط اجتماعی است یا نه، مسئله ایست که تنها میتواند با آمار به آن جواب داد و برای هدف ما کاملاً سطحی است که بخواهیم وارد جزئیات آن شویم. به هر جهت از نظر تئوریک ثابت شده است که ارزش محصولات کشاورزی تنها تحت این شرایط میتوانند بالاتر از قیمت تولیدشان باشند؛ بدیگر سخن، سرمایه ای با حجم مشخص در کشاورزی در مقایسه با سرمایه متوسط اجتماعی بهمان بزرگی، ارزش اضافه بیشتری بیار خواهد آورد. و یا چیزی که بهمان معنی است، اینکه کار اضافه ای که این سرمایه به حرکت در می آورد و فرمان میراند (و همچنین کار زنده بکار گرفته شده در کل) بیشتر خواهد بود.

پس برای این شکل از بهره ارضی که ما در اینجا بررسی میکنیم کافی است که از این فرض حرکت گردد، و تا زمانی موجودیت خواهد داشت که این فرض صادق است. آنجایی که این فرضیه صادق نیست، شکل بهره ارضی منطبق با آن نیز حذف خواهد گشت.

تنها بالاتر بودن ارزش محصول کشاورزی از قیمت تولید آن بهیچوجه کافی نخواهد بود که موجودیت بهره ارضی ای را توضیح دهد که مستقل از تفاوت در حاصلخیزی انواع زمین یا مستقل از سرمایه گذارهای متوالی در همان زمین باشد، خلاصه اینکه بهره ارضی ای که از نظر مفهومی از بهره تفاضلی متفاوت باشد و لذا ما بتوانیم آنرا **بهره ارضی مطلق** بنامیم. بسیاری از محصولات صنعتی این ویژگی را دارند که ارزششان از قیمت تولیدشان بالاتر

است بدون آنکه از این بابت مازادی علاوه بر سود میانگین، یعنی یک سود مازاد که بتواند به بهره تبدیل شود، را ببار آورند. بر عکس، موجودیت و مفهوم قیمت تولید و نرخ سود معمولی ای را که در خود شامل دارد، منوط به این واقعیت میباشد که کالاهای منفرد به ارزششان فروخته نمیشوند. قیمت های تولیدی از همسان سازی ارزش کالاها سرچشمه میگیرند؛ بعد از اینکه ارزش سرمایه های مربوطه ای که در قلمروهای تولیدی مختلف مصرف شده جبران گردید، کل ارزش اضافه از طریق این پروسه تعدیل تقسیم میگردد، نه متناسب با حجم تولید شده در قلمروهای تولیدی انفرادی و از آن طریق تلفیق شده در محصولات این قلمروهای تولید، بلکه متناسب با بزرگی سرمایه های گذاشته شده و تنها از این طریق است که سود میانگین و قیمت تولید کالاها، که عنصر ویژه اش سود میانگین است، بنا گذاشته میشوند.

سرمایه ها گرایش دائمی به این دارند که از طریق رقابت، ارزش اضافه ببار آمده از کل سرمایه را یکسان سازند و بر هر چه مانع این یکسان سازی میگردد غلبه یابند. از این جهت به این تمایل دارند که تنها آنچنان ارزش های اضافه ای را تحمل کنند که تحت تمام شرایط نه از اختلاف بین ارزش کالاها و قیمت های تولیدشان بلکه از تفاوت بین قیمت معمول که بازار را تنظیم میکند و قیمت های تولید انفرادی که از آن متمایزند، سرچشمه بگیرند؛ ارزش های اضافه ای که از درون هر قلمروی تولیدی و نه از دو قلمروی تولیدی مختلف بدست آیند، و لذا تأثیری هم بروی قیمت های تولیدی معمول در قلمروهای مختلف، یعنی نرخ سود معمول، نمیگذارند، بلکه بر عکس تبدیل ارزش ها را به قیمت های تولید و نرخ سود معمول پیشفرض دارند. این پیشفرض همانگونه که قبلاً هم بحث کردیم، متأثر از تناسب دائماً متغیر تقسیم کل سرمایه اجتماعی در بین قلمروهای تولیدی مختلف، متأثر از جریان بداخل و به خارج دائم سرمایه ها، از انتقال پذیریشان از یک قلمرو به قلمرویی دیگر، خلاصه از حرکت آزادشان بین این قلمروهای مختلف تولیدی که همان تعداد حوزه های قابل دسترس برای سرمایه گذاری اجزاء مستقل سرمایه اجتماعی را نمایندگی میکنند، میباشد. در اینجا فرض بر این است که هیچگونه محدودیتی، یا لاقلاً تنها محدودیتی اتفاقی و موقتی، مانع از آن نشود که رقابت سرمایه ها – مثلاً از قلمروی تولید ای که ارزش کالا بالاتر از قیمت تولیدش است یا ارزش اضافه ببار آمده در بالای سود میانگین قرار دارد – ارزش را به قیمت تولید تقلیل دهد و لذا ارزش اضافه مازاد این قلمروی تولید را بطور متناسب بین تمام قلمروهایی که توسط سرمایه استثمار میشوند، تقسیم کند. اما اگر عکس این رخ دهد یعنی اگر سرمایه با قدرتی بیگانه مواجه شود که یا اصلاً نتواند و یا فقط بخشاً بتواند بر آن غلبه کند، قدرتی که سرمایه گذاری را در قلمروهای تولیدی بخصوصی محدود کند و تنها سرمایه گذاری مشروط را اجازه دهد، و کاملاً یا بخشاً مانع از یکسان سازی عمومی ارزش اضافه به سود میانگین گردد، در نتیجه مازاد ارزش کالاها بالاتر از قیمت تولید در چنین قلمروهای تولیدی ای سود اضافه ای میآفریند که میتواند به بهره تبدیل شود و بدینگونه مستقل از سود باشد. مالکیت ارضی یک چنین محدودیتی و قدرت بیگانه ای را در مقابل سرمایه ای که باید در زمین

گذاشته شود، نمایندگی میکند؛ مالک زمین همچون چنین قدرت بیگانه ای در مقابل سرمایه دار ظاهر میگردد.

مالکیت ارضی در اینجا آن مانعی است که اجازه هیچ سرمایه گذاری در زمینهای تا بحال کاشته نشده یا اجاره داده نشده را، بدون اینکه بروی آنها خراجی نبندد، نمیدهد، یعنی بدون اینکه بهره ارضی ای ادعا نکند، هر چند که این زمین تازه کاشته شده از آن نوعی باشد که بهره تفاضلی نمیدهد، و بدون واسطه مالکیت ارضی میتوانست با کمترین افزایش قیمت بازار به زیر کشت برود، بگونه ای که قیمت تنظیم کننده بازار به کشت کننده این بدترین زمین تنها قیمت تولید را بدهد. اما به دلیل مانعی که مالکیت ارضی ایجاد میکند، قیمت بازار بایستی به نقطه ای صعود کند تا اینکه زمین مازادی علاوه بر قیمت تولید، یعنی بهره ارضی، بیار آورد. اما بنابر پیشفرضمان، از آنجایی که ارزش آن کالاهایی که سرمایه کشاورزی تولید میکند بالاتر از قیمت تولیدشان میباشد، لذا این بهره ارضی (به استثنای یک مورد که هم اکنون بررسی خواهیم کرد) مازاد ارزشی بالاتر از قیمت تولید را یا بخشی از آن را تشکیل میدهد. اینکه آیا بهره ارضی تمام تفاضل بین ارزش و قیمت تولید را شامل میشود یا تنها بخشی بزرگتر یا کوچکتر از آنرا، کاملاً بستگی به نسبت بین عرضه و تقاضا و اینکه چه میزانی از مساحتهاى جدید به زیر کشت کشیده میشوند، دارد. تا آنجاییکه بهره ارضی به بزرگی مازاد ارزش محصولات کشاورزی در مقابل قیمت تولیدشان نباشد، لذا بخشی از این مازاد همواره به یکسانسازی عمومی و تقسیم متناسب کل ارزش اضافی در بین سرمایه های انفرادی مختلف داخل میگردد. به محضی که بهره ارضی با مازاد ارزش و رای قیمت تولید برابر گردد، تمام این بخش از اضافه ارزش که در بالای سود میانگین قرار دارد، از یکسانسازی بیرون کشیده خواهد شد. صرفنظر از اینکه این بهره ارضی مطلق برابر با کل مازاد ارزش و رای قیمت تولید یا تنها بخشی از آن باشد، محصولات کشاورزی همواره به نوعی قیمت انحصاری فروخته خواهند شد، نه به این خاطر که قیمتشان بالاتر از ارزششان است، بلکه بر عکس بدلیل اینکه قیمتشان برابر با ارزششان میباشد یا کمتر از ارزششان، اما با این حال هنوز در بالای قیمت تولیدشان میباشد. انحصار محصولات کشاورزی عبارت است از اینکه آنها همانند دیگر محصولات صنعت که ارزششان در بالای قیمت تولید عمومی قرار دارد، به سطح قیمت تولید کشیده نمیشوند. از آنجاییکه هم بخشی از ارزش و همانگونه نیز بخشی از قیمت تولید، اندازه ای ثابت واقعی مشخص میباشد، یعنی قیمت هزینه که سرمایه مصرف شده در تولید را نمایندگی میکند $K =$ ، لذا تفاوت در دیگری، بخش متغیر، ارزش اضافه، پدیدار میگردد که در قیمت تولید $P =$ میباشد، سود، یعنی برابر با کل ارزش اضافه، محاسبه شده بر مبنای سرمایه اجتماعی و بر مبنای هر تک سرمایه به مثابه بخشی از سرمایه اجتماعی؛ این در ارزش کالا برابر با ارزش اضافه واقعی ای که این سرمایه ویژه بیار میآورد میباشد و بخش تابعی از ارزش کالایی ای که این سرمایه ایجاد میکند، میباشد. اگر ارزش کالا بالاتر از قیمت تولید آن باشد، لذا قیمت تولید $K + P =$ و ارزش $d =$ $K+P+$ بگونه ای که $P + d$ آن ارزش اضافه ایست که در آن است. لذا تفاوت بین ارزش و قیمت تولید $d =$ میباشد که مازاد ارزش اضافه ایست، ایجاد شده توسط آن سرمایه و رای آن

ارزش اضافه ای که بر طبق نرخ سود عمومی به آن تعلق میگیرد. بدنبال این، قیمت محصولات کشاورزی میتواند بالاتر از قیمت تولیدشان قرار گیرد، بدون اینکه به سطح ارزششان برسد. علاوه بر این در قیمت محصولات کشاورزی میتواند افزایش دائمی ای تا نقطه ای خاص رخ دهد، پیش از اینکه قیمتشان به ارزششان برسد. متعاقباً همچنین اینکه مازاد ارزش محصولات کشاورزی و رای قیمت تولیدشان تنها بسبب انحصار مالکیت ارضی میتواند عنصری تعیین کننده برای قیمت عمومی بازار گردد. سر انجام در پی آمد اینکه در این مورد این گرانی قیمت محصول نیست که باعث بهره ارضی میگردد، بلکه ترجیحاً این بهره ارضی است که باعث افزایش قیمت محصول میشود. اگر قیمت محصول بدترین نوع زمین $P + r =$ باشد، در نتیجه تمام بهره های تفاضلی با مضرب متناسبی از r افزایش پیدا خواهند کرد، زیرا $P + r$ طبق پیشفرض قیمت تنظیم کننده بازار خواهد بود.

اگر میانگین ترکیب سرمایه اجتماعی غیر کشاورزی $= 85c + 15v$ و نرخ ارزش اضافه 100 درصد باشد، در نتیجه قیمت تولید $= 115$ خواهد بود. اگر ترکیب سرمایه کشاورزی $= 75c + 25v$ با همان نرخ ارزش اضافه باشد، لذا ارزش محصول و قیمت تنظیم کننده بازار 125 خواهد بود. اگر محصولات کشاورزی و غیر کشاورزی میبایست به یک قیمت متوسط برسند (برای راحتی کار در نظر بگیریم که سرمایه در هر دوی این قلمروهای تولیدی برابر است)، در نتیجه مجموع ارزش اضافه $= 40$ خواهد بود، یعنی 20 درصد از سرمایه 200 تایی. محصولات این یکی و آن دیگری قلمرو به 120 فروخته خواهند شد. در یکسانسازی قیمت های تولیدی، قیمت های متوسط بازار برای محصولات غیر کشاورزی در بالای ارزششان و قیمت های بازار محصولات کشاورزی در زیر ارزششان قرار خواهند گرفت. اگر محصولات کشاورزی به ارزش کاملشان فروخته میشدند، لذا آنها 5 تا بالاتر و محصولات صنعتی 5 تا پایین تر از آنچه که در یکسانسازی بودند، قرار می گرفتند. اگر شرایط بازار اجازه نمیدهد که محصولات کشاورزی به ارزش کاملشان، یعنی به تمام مازاد بالاتر از قیمت تولیدشان فروخته شوند، در آن صورت نتیجه در بین این دو نهایت قرار خواهد گرفت؛ محصولات صنعتی به چیزی بالای ارزششان و محصولات کشاورزی به چیزی بالای قیمت تولیدشان فروخته خواهند شد.

هر چند که مالکیت ارضی میتواند قیمت محصولات کشاورزی را به بالاتر از قیمت تولیدشان سوق دهد، اما اینکه قیمت بازار به چه میزانی میتواند به بالای قیمت تولید صعود کرده و به ارزش نزدیک شود و اینکه آن ارزش اضافه ای که در کشاورزی بالاتر از سود میانگین ببار آورده میشود به چه میزانی، یا به بهره ارضی تبدیل میشود و یا به یکسانسازی عمومی اضافه ارزش داخل میگردد، بستگی به این ندارد، بلکه بستگی به شرایط عمومی بازار دارد. در هر حال این بهره ارضی مطلق که از مازاد ارزش بر قیمت تولید سر چشمه میگیرد، تنها بخشی از اضافه ارزشی است که در کشاورزی ایجاد میشود، به بهره ارضی تبدیل میشود و توسط زمیندار تصاحب میگردد؛ همانگونه که بهره تفاضلی از اینکه سود اضافه تبدیل به بهره ارضی شده و از طریق قیمت تولید عمومی تنظیم کننده توسط صاحب زمین غصب میگردد، ایجاد میشود. این دو شکل از بهره ارضی تنها اشکال نرمال آن

میباشند. سوای اینها بهره ارضی فقط میتواند مبتنی بر قیمت انحصاری واقعی باشد، که نه از طریق قیمت تولید و نه از ارزش کالا بلکه تنها از طریق احتیاج و قدرت خرید خریدار تعیین میگردد. بررسی این اشکال مربوط به تئوری رقابت میشود جائیکه تحرکات واقعی قیمت بازار مورد بررسی قرار میگیرد.

اگر تمام زمینهای مساعد کشاورزی در یک کشور معین اجاره داده شده باشند- و با فرض شیوه تولید سرمایه داری و اوضاع عمومی نرمال - در نتیجه هیچ زمینی پیدا نخواهد شد که بهره ارضی بیار نیاورد، اما میتوان تصور کرد که سرمایه گذارهایی پیدا شوند، بخشی از سرمایه ای که در زمین بکار گرفته شده است، زیرا زمانیکه زمین به اجاره داده میشود، مالکیت ارضی نیز نقش خود را به عنوان مانع مطلق در مقابل سرمایه گذاری لازم از دست میدهد. اما همچنان به مثابه مانع نسبی عمل خواهد کرد، زیرا اینکه سرمایه ای که در زمین گذاشته شده به مالک زمین برگشت میخورد، در اینجا محدودیتهای بسیار معینی را برای اجاره دار سرمایه دار بدنبال دارد. تنها در این مورد همه بهره ارضی تبدیل به بهره تفاضلی میگردد، اما نه بهره تفاضلی ای که حاصل تفاوت در ثمربخشی انواع زمین است، بلکه آنکه نتیجه تفاوت در سود اضافه های بدست آمده از آخرین سرمایه گذارها در یک نوع مشخص زمین با بهره ارضی ای که برای اجاره بدترین نوع زمین بایست پرداخت شود، میباشد. مالکیت ارضی تنها تا زمانی به عنوان مانع مطلق عمل میکند که دسترسی به زمین بطور کلی، به مثابه قلمرویی برای سرمایه گذاری، باج و خراجی به مالک زمین را لازم میکند. زمانیکه این دسترسی کسب شد، دیگر مالک زمین نمیتواند مانع مطلق بروی حجم کمی سرمایه گذاری در یک مساحت مشخص زمین بنهد. برای ساختمان سازی بطور عموم محدودیتی موجود است، بگونه ای که آن زمینی که ساختمان باید بروی آن بنا شود، متعلق به شخص سومی است. اما همینکه این زمین جهت ساختمان سازی به اجاره داده شد، دیگر به اجاره دار مربوط است که بخواهد خانه ای رفیع یا کوتاه در آنجا بسازد.

اگر ترکیب متوسط سرمایه در کشاورزی مساوی یا بیشتر از متوسط سرمایه اجتماعی میبود، لذا بهره ارضی مطلق - کماکان به همان معنی ای که در اینجا بحث شد - ناپدید میشد؛ یعنی بهره ارضی ای که هم از بهره تفاضلی و هم از بهره ارضی ای که مربوط به قیمتهای انحصاری واقعی است، متفاوت است. در نتیجه ارزش محصول کشاورزی از قیمت تولیدش بالاتر نمی بود، و سرمایه کشاورزی کار بیشتری را به حرکت در نمی آورد، و لذا کار اضافه مازادی را ورای آنچه که سرمایه خارج از کشاورزی میکند، متحقق نمی نمود. اگر ترکیب سرمایه کشاورزی بدلیل پیشرفت فرهنگ و تمدن با متوسط سرمایه اجتماعی برابر گردد، همین اتفاق رخ خواهد داد.

این در نظر اول متناقض به نظر میرسد که فرض گرفته شود که ترکیب سرمایه کشاورزی از یک سو افزایش پیدا میکند، یعنی اینکه بخش ثابت در مقایسه با بخش متغیر رشد میابد، و از سوی دیگر قیمت محصولات کشاورزی آنچنان افزایش پیدا خواهند کرد که زمین جدید که بدتر از زمینهای تا بحال کاشته شده است، قادر به پرداخت بهره ارضی میگردد، چیزی که

تنها میتواند از مازاد قیمت بازار در مقابل ارزش و قیمت تولید سرچشمه بگیرد، یعنی از قیمت انحصاری بروی محصول. لازم است در اینجا تمایزی انجام گیرد.

هنگامیکه ما بررسی می‌کردیم که نرخ سود چگونه تشکیل می‌گردد، دیدیم که سرمایه‌هایی که ترکیبشان از نظر تکنولوژی یکسان است، یعنی در رابطه با ماشینها و مواد خام، حجم کار یکسانی را بحرکت درمی‌آورند، میتوانند ترکیبات مختلفی در رابطه با ارزش متفاوت بخش ثابت سرمایه داشته باشند. ماشینها یا مواد خام میتوانند به نوبت در مواردی گرانتر از مورد دیگر باشند. برای بحرکت درآوردن میزان یکسانی از کار (و این طبق پیشفرض ما برای عمل آوردن همان میزان ماده خام ضروری است) باید در یک مورد سرمایه بزرگتری از دیگر مورد گذاشته شود؛ من با سرمایه مثلاً 100 نمیتوانم همان میزان کار را به حرکت درآورم، زمانیکه ماده خام در یک مورد 40 و در مورد دیگر 20 قیمت داشته باشد و باید با همان 100 پرداخت گردد. اینکه این دو سرمایه با همۀ این حال از نظر تکنولوژی ترکیب یکسانی دارند، زمانی خود را نشان خواهد داد که قیمت ماده خام گرانتر به همان سطح قیمت ماده خام ارزانتر نزول کند. رابطه ارزشی مابین سرمایه متغیر و ثابت برابر خواهد بود، هر چند که در نسبت تکنیکی بین کار زنده بکار گرفته شده و حجم و نوع شرایط کار استفاده شده تغییری رخ نداده است.

از سوی دیگر یک سرمایه با ترکیب ارگانیک پائین، ظاهراً میتواند به همان سطح یک سرمایه با ترکیب ارگانیک بالاتر برسد، تنها با افزایش ارزش بخش ثابت آن اگر فقط از زاویه ترکیب ارزشی اش بررسی گردد. فرض بگیریم که یک سرمایه $60c + 40v$ چون ماشین آلات و مواد خام بیشتری در مقایسه با نیروی کار زنده استفاده میکند، و سرمایه دیگری $40c + 60v$ ، چون میزان بیشتری کار زنده (60 درصد) و ماشین کمتری (فرض بگیریم 10 درصد) و در مقایسه با نیروی کار مواد خام کمتر و ارزان تری (بگوئیم 30 درصد) مصرف میکند؛ لذا یک افزایش ساده در ارزش مواد خام و کمکی از 30 به 80 میتواند ترکیب را یکسان گرداند، بگونه ای که اکنون سرمایه دوم شامل 80 مواد خام و 60 نیروی کار برای 10 ماشین آلات، یعنی $90c + 60v$ بیان شده به درصد میشود $60c + 40v$ بدون آنکه در ترکیب تکنیکی تغییری رخ داده باشد.

بدیگر سخن، سرمایه‌های با ترکیب ارگانیک یکسان میتوانند ترکیب ارزشی متفاوتی داشته باشند، و سرمایه‌های با ترکیب ارزشی بر حسب درصد همسان میتوانند معرف سطوح متفاوتی از ترکیب ارگانیک باشند، یعنی پله‌های تکاملی متفاوتی از نیروی مولد اجتماعی کار باشند. تنها اینکه سرمایه کشاورزی از نظر ترکیب ارزشی در سطح عمومی قرار داشته باشد، ثابت نمیکند که نیروی مولد اجتماعی کار نیز به همان میزان در آنجا توسعه یافته باشد. این فقط نشان دهنده این است که محصول کشاورزی، که بخشی از شرایط تولید کشاورزی را تشکیل میدهد، گرانتر است، یا مواد کمکی مثلاً کود که قبلاً کاملاً در دسترس بود حالا باید از دور دست تهیه گردد و نظایر اینها.

اما صرفنظر از این موارد، باید خصیصه ویژه کشاورزی نیز مورد ملاحظه قرار گیرد. به فرض اینکه ماشینهای صرفه جو کننده در کار، مواد کمی شیمیایی و غیره جای بیشتری را در کشاورزی اشغال کنند و در نتیجه سرمایه ثابت از نظر تکنیکی افزایش پیدا کند، نه تنها از نظر ارزش بلکه همچنین از نظر حجمی، در مقایسه با نیروی کار مصرف شده، لذا در کشاورزی (همانند معادن) هنوز موضوع نه تنها حول بار آوری اجتماعی کار بلکه همچنین حول بار آوری طبیعی کار، که بستگی به شرایط طبیعی کار دارد، نیز میباشد. ممکن است که رشد نیروی مولد اجتماعی در کشاورزی، کاهش نیروی طبیعی را بزحمت جبران کند یا شاید هم حتی نکند. این جبران همیشه فقط برای محدود زمانی مؤثر است – بگونه ای که محصول در اینجا علاوه بر توسعه تکنیکی ارزانتر نشده بلکه تنها از گرانتر شدن بیشتر قیمت جلوگیری بعمل بیاید. همچنین ممکن است که حجم مطلق محصول همراه با افزایش قیمت غله کاهش پیدا کند، در حالیکه محصول اضافه نسبی افزایش می یابد، و این درست در موردی است که سرمایه ثابت بطور نسبی افزایش پیدا کرده باشد؛ این سرمایه عمدتاً تشکیل شده است از ماشین ها یا احشام که تنها باید استهلاکشان جبران گردد، با سرمایه متغیری که متناسباً کاهش پیدا میکند، سرمایه ای که برای کارمزد مصرف میشود و همیشه باید بطور کامل از طریق محصول جبران گردد.

اما همچنین ممکن است که همراه با تکامل کشاورزی تنها نیاز به افزایش کمتری در قیمت بازار ورای میانگین باشد تا زمین نامرغوبتر، که در صورت پائین بودن سطح تکنیکی مواد کمی احتیاج به افزایش بزرگتری در قیمت بازار میداشت، کشت شده و حتی بهره ارضی ببار آورد.

این واقعیت که بطور مثال آن نیروی کاری که در دامپروری عمده بکار برده میشود در مقایسه با سرمایه ثابت که توسط خود احشام نمایندگی میشود بسیار کوچک میباشد، میتواند بمتابۀ نقض این نقطه نظر که میگوید سرمایه کشاورزی، بر حسب درصد، نیروی کار بیشتری را در مقایسه با سرمایه متوسط اجتماعی خارج از کشاورزی به حرکت در می آورد، بکار برده شود. در اینجا باید متذکر شد که ما در بررسی بهره ارضی، این بخش از سرمایه کشاورزی را که مواد غذایی گیاهی مهم را یعنی بطور کلی مواد غذایی عمده را نزد ملل متمدن تولید میکند، تعیین کننده در نظر گرفتیم. آدام اسمیت قبلاً ثابت کرده بود – و این یکی از خدمات او بود – که تعیین قیمت برای دامپروری و کلاً برای تمام سرمایه هایی که در کشاورزی برای تولید مواد غذایی عمده مانند غله بکار برده نمیشوند کاملاً بگونه دیگری است. در این مورد قیمت اینگونه تعیین میشود که قیمت محصول یک مساحت که مثلاً برای چراگاه احشام مورد استفاده قرار میگیرد، ولی میتوانست خوبی بعنوان زمین زراعتی با کیفیتی بخصوص مورد استفاده قرار گیرد، باید آنچنان افزایش پیدا کند که بتواند همان مقدار از بهره ارضی را ببار آورد که زمینی زراعتی با همان کیفیت میتوانست ببار آورد. به عبارت دیگر، بهره ارضی کشتزارهای غله عنصر تعیین کننده ای برای قیمت احشام میگردند؛ از همین جهت رمزی {Ramsay} بدرستی متذکر میگردد که قیمت احشام بطور

مصنوعی از طریق بهره ارضی یعنی این بیان اقتصادی مالکیت ارضی، بالا برده میشود یعنی از طریق مالکیت بر زمین.

"به سبب توسعه زراعت، زمین های بایر دیگر کفاف عرضه گوشت احشام را نمیدهند. بخش بزرگی از زمینهای زراعی باید برای پروراندن احشام بکار برده شود، که قیمتشان باید چنان بالا باشد تا نه تنها کاری را که برای پرورش شان استفاده شده بپردازد بلکه همچنین آن بهره ارضی ای را که زمین دار میتواند بدست آورد و آن سودی را که سرمایه دار کشاورزی میتواند از همان زمین، اگر بعنوان زمین زراعتی مصرف میشد بدست آورد، بپردازد. همچنین احشامی که در بایرترین زمینها پرورش داده میشوند در همان بازارها بفروش میرسند و بر حسب وزن و کیفیت به همان قیمت احشامی فروخته میشوند که در بهترین زمینها پرورش داده میشوند. صاحبان این زمینهای بایر از این بابت سود برده و بهره ارضی زمینهایشان را متناسب با قیمت احشام بالا می برند." (آ. سمیت کتاب 1 فصل 11 بخش 1).

در این مورد نیز بر خلاف بهره غلات، بهره تفاضلی به نفع زمین نامرغوبتر میباشد. بهره ارضی مطلق پدیده هایی را توضیح میدهد که در نگاه اول ممکن است اینگونه بنمایانند که قیمت انحصاری مسبب بهره است. مثلاً صاحب یک جنگل را در نروژ در نظر بگیریم. در ارائه مثال آدام اسمیت- جنگلی که مستقل از فعالیت آدمی است یعنی حاصل تمدن نیست. اگر صاحب این جنگل بهره ارضی ای از یک سرمایه دار که درختها را برای عرضه به انگلیس میبرد بدست آورد و یا اینکه این صاحب جنگل خود در مقام یک سرمایه دار درختها را ببرد، در نتیجه او علاوه بر سود سرمایه گذاشته شده، بهره ارضی کمتری بر حساب الوار بدست میآورد. این بعنوان هزینه ای ویژه از یک محصول کاملاً طبیعی بنظر میرسد. اما در حقیقت سرمایه در اینجا تقریباً منحصراً از سرمایه متغیر تشکیل شده است که به خرج دستمزد میرود و لذا میزان بیشتری کار اضافه را در مقایسه با سرمایه های دیگر با همان حجم بحرکت در می آورد. در نتیجه ارزش الوار مازاد بیشتری از کار پرداخت نشده، یعنی ارزش اضافه، را در مقایسه با محصول سرمایه های با ترکیب بالاتر دارا می باشد. از این جهت قیمت الوار میتواند سود متوسط را پرداخت کرده و مازاد قابل توجهی هم به شکل بهره ارضی نصیب صاحب جنگل نماید. بر عکس، از آنجاییکه قطع درختان جنگل باسانی میتواند توسعه داده شود، یعنی تولید بسرعت افزایش پیدا کند، لذا میتوان مفروض داشت که تقاضا بایستی به میزان بالایی افزایش پیدا کند تا قیمت الوار بتواند با ارزش یکسان گشته و در نتیجه تمام مازاد کار پرداخت نشده (بجز آن بخشی که بعنوان سود میانگین نصیب سرمایه دار میگردد) میتواند به مثابه بهره ارضی نصیب صاحب جنگل گردد.

ما مفروض داشتیم که زمینی که جدیداً زیر کشت میرود کیفیت نامرغوبتری از بدترین زمین از پیش زیر کشت رفته را دارد. اما اگر آن بهتر باشد، بهره تفاضلی ببار خواهد آورد. اما ما در اینجا درست موردی را بررسی میکنیم که بهره ارضی به شکل بهره تفاضلی پدیدار نمی گردد. فقط دو امکان وجود دارد: زمین تازه زیر کشت رفته یا بدتر از و یا هم کیفیت

است با زمین تا کنون کشت شده. اگر بدتر باشد که موردی است که ما قبلاً بررسی کردیم. تنها باقی است که آن موردی را که زمینها هم کیفیت اند را بررسی کنیم. همانگونه که قبلاً در رابطه با بهره تفاضلی نشان دادیم، همراه با توسعه زراعت، زمین با همان کیفیت و یا حتی با کیفیت بهتر میتواند بخوبی زمین نامرغوب تر در کشت جدید وارد گردد.

اولاً: از آنجاییکه در بهره تفاضلی (و در هر شکل دیگری از بهره ارضی بطور کل چون حتی در مورد بهره غیر تفاضلی هم همیشه سؤال این است که آیا از یک طرف نوع خاک و از طرف دیگر موقعیت مکانی امکان کاشت زمین را، با توجه به قیمت تنظیم کننده بازار، بگونه ای که سود و بهره ارضی بدهد می دهد یا نه) دو وضعیت در دو جهت مخالف تأثیر میکنند، گاهی همدیگر را خنثی کرده و گاهی متناوباً محرک یکدیگر میشوند. افزایش در قیمت بازار میتواند - به شرط اینکه هزینه کاشت کاهش نیافته باشد، یعنی تکامل تکنیکی موجب انگیزه جدیدی برای کاشت بیشتر نشده باشد - آن زمین حاصلخیزی را که قبلاً بدلیل موقعیت مکانی اش از رقابت خارج شده بود، به زیر کشت بکشاند. یا ارجحیت موقعیت مکانی میتواند حتی در مورد زمینهای نامرغوب چنان زیاد شود که ثمربخشی پائین تر را جبران کند. یا حتی بدون افزایش قیمت بازار میتواند چنین رخ دهد که زمینهای بهتر به جهت بهبود وسایل حمل و نقل به رقابت وارد گردند، همانگونه که ما در مقیاس بزرگی در چمنزارهای ایالات آمریکای شمالی مشاهده میکنیم. در کشورهای متمدن قدیمی تر نیز همین مدام رخ میدهد، هر چند که نه در همان مقیاس همچون مستعمره ها جائیکه موقعیت مکانی همانگونه که ویک فیلد {Wakefield} بدرستی بیان داشته، قطعی است. پس در وهله اول تأثیرات مخالف موقعیت مکانی و حاصلخیزی و نوسانات فاکتورهای موقعیت مکانی که بطور مدام متعادل گشته و مداوماً در معرض تغییرات شدیدی قرار میگیرند که تمایل به تعادل دارند، متناوباً زمین های خوب، بهتر یا بدتر را برای رقابت با زمینهای زیر کشت قدیمی وارد میکنند.

دوماً: با تکامل علوم طبیعی و کشاورزی، ثمربخشی زمین نیز همراه با تغییر ابزارهایی که توسط آنها میتوان عناصر زمین را بلافاصله مناسب بهره برداری کرد، تغییر خواهد کرد. بدین نحو بتازگی زمینهای ضعیف در فرانسه و در مناطق شرق انگلیس که قبلاً نامرغوب محسوب میشدند، به رده نخست ارتقاء یافته اند. (رجوع کنید به پاسی {Passy}). از طرف دیگر خاکهایی که نامرغوب محسوب میشوند نه بخاطر ترکیب شیمیایی شان بلکه بخاطر اینکه کاشتشان بدلیل موانع فیزیکی و مکانیکی غیر ممکن بود، به محض اینکه اسباب فائق آمدن بر این مشکلات فراهم آمد، تبدیل به زمینهای زراعی خوب شدند.

سوماً: در تمام کشورهای متمدن قدیمی، شرایط سنتی و تاریخی کهن بطور مثال در شکل زمینی که متعلق به دولت یا اشتراک روستا بود، بطور کاملاً تصادفی مساحتهای بزرگی از زمین را از کاشت منع می نمود، مساحتهایی که بعداً کم کم به زیر کشت کشید میشدند. سلسله مراتب کشت این زمینها نه بستگی به نوع و نه به موقعیت مکانی آنها داشت، بلکه کاملاً وابسته به شرایط خارجی بود. اگر به تاریخ زمینهای مشترک انگلیس دقیق شویم و مشاهده

کنیم که آنها چگونه بتدریج توسط قوانین حصارکشی تبدیل به ملک خصوصی شده و کاشته شدند، پس هیچ چیز مضحک تر از این نیست که این خیال پرورانده شود که یک شیمی دان کشاورزی مثلاً لیبیگ {Liebig} این نوع انتخاب سلسله مراتب زمین را مدیریت کرده، بعضی زمینها را از بین ما باقی آنها بدلیل خصوصیات شیمیائیشان برای کاشت برگزیده است. آنچه که در اینجا قطعی بود همانا آن امکانی است که اجازه دزد شدن را میداد، یعنی آن طفره زنی های کم و بیش قانونی محتمل که تملک زمینها را برای مالکان بزرگ توجیه میکرد.

چهارماً: صرفنظر از اینکه، مرحله ای از تکامل که توسعه جمعیت و سرمایه در هر زمانی کسب میکند، محدودیتی، هر چند انعطاف پذیر، برای توسعه کاشت ایجاد میکند؛ و صرفنظر از تأثیر اتفاقات که بطور موقت بروی قیمت بازار اثر میگذارد، مثلاً یک سری وضع آب و هوایی مناسب و نامناسب در مواقع مختلفی از سال، با اینهمه توسعه کشاورزی در مساحتهای بزرگتر به مجموع آن وضعیتی بستگی دارد که بازار سرمایه و کسب و کار در یک کشور در آن قرار دارد. در دوره های کساد، برای کشاندن سرمایه اضافی به کشاورزی، کفایت نمیکند که زمین کشت نشده سود میانگین برای اجاره دار ببار آورد، صرفنظر از اینکه او باید بهره ارضی بپردازد یا نه. در دیگر زمانها که ازدیاد سرمایه موجود است، سرمایه به کشاورزی سرریز میشود، حتی بدون افزایش قیمت بازار، فقط شرایط معمولی برقرار باشد. زمین بهتر از زمینهای تا بحال زیر کشت در واقع تنها یا بدلیل نامناسبی موقعیت مکانی اش و بعضی محدودیتهایی که تا کنون رفع ناشدنی بوده اند و یا بطور کاملاً اتفاقی میتواند خارج از رقابت نگاه داشته شود. لذا ما فقط باید به زمینهایی بپردازیم که لااقل به خوبی زمینهای تا بحال کاشته شده باشند. با این حال بین کاشت زمین جدید و زمین تازه کشت شده هنوز اختلاف هزینه برای قابل کشت کردن زمین موجود است، و بستگی به قیمت بازار و موقعیت اعتبارات دارد که این به وقوع بپیوندد یا نه. زمانیکه این زمین بطور واقعی وارد رقابت گردد، قیمت بازار دوباره به سطح قبلی نزول کرده و مساحتهای تازه وارد شده همان بهره ارضی ای را که زمینهای قدیمی میدهند خواهند داد. طرفداران این تئوری که این زمین بهره ارضی ای نمیدهد، با فرض همان چیزی که باید ثابت کنند حرکت میکنند، یعنی اینکه آخرین زمین بهره ارضی ببار نیآورده است. با همین روش ممکن است ثابت کرد که آخرین خانه های ساخته شده هیچ بهره ارضی ای سوای اجاره خانه واقعی ببار نخواهند آورد هر چند که به اجاره داده شوند. واقعیت این است که آنها بهره ارضی میدهند، قبل از اینکه اجاره خانه بدهند، چون آنها در زمانهای طولانی خالی هستند. همانگونه که سرمایه گذارهای متوالی در یک قطعه زمین میتوانند مازاد متناسب و لذا بهره ارضی ای همسان اولین سرمایه گذاری بدهند، همانگونه نیز زمینهای هم نوع آخرین زمین کاشته شده میتوانند همان نتیجه را با همان هزینه ببار آورند. در غیر اینصورت کاملاً غیر قابل توضیح خواهد بود که چرا مساحتهای با خاک هم نوع اصولاً بطور متوالی زیر کشت برده میشوند و نه همه به یکباره و یا نه اصلاً هیچ کدامشان، مبادا اینکه رقابت همه دیگران را بدنبال بیاورد. مالک زمین همیشه خواهان کسب بهره ارضی است، یعنی کسب

چیزی مجاناً؛ اما سرمایه مستلزم یکسری شرایط برای ارضاء این خواسته او میباشد. لذا رقابت مابین زمینها بستگی به این ندارد که مالک زمین اجازه رقابت به آنها میدهد، بلکه بسته به آن است که آیا سرمایه ای یافت میشود که بخواهد با دیگران بر سر مساحت‌های جدید رقابت کند یا نه.

تا آنجایی که بهره کشاورزی تنها یک قیمت انحصاری است، فقط میتواند کوچک باشد، همانگونه که بهره ارضی مطلق در اینجا تحت شرایط معمولی فقط میتواند کوچک باشد، صرفنظر از اینکه مازاد ارزش محصول و رای قیمت تولید چه میزانی داشته باشد. لذا ماهیت بهره ارضی مطلق شامل این است که: سرمایه های هم حجم در قملروهای مختلف تولیدی، بسته به ترکیبهای متوسط مختلفشان و با فرض نرخ اضافه ارزش یکسان یعنی با همان استثمار کار، حجمهای متفاوتی از اضافه ارزش را تولید میکنند. در صنعت این حجمهای متفاوت اضافه ارزش به سود میانگین هموار گشته و بطور مساوی بین سرمایه های منفرد به مثابه بخشهای مترادف سرمایه اجتماعی تقسیم میگردند. اما آنجائیکه تولید احتیاج به زمین دارد، چه برای کشاورزی و چه برای استخراج مواد خام، مالکیت زمین این هموارسازی را برای سرمایه هایی که در زمین گذاشته شده اند منع میکند و از این طریق مقداری از ارزش اضافه را که در غیر اینصورت در هموارسازی به نرخ سود عمومی شرکت میکرد برای خود تصاحب میکند. بهره ارضی تنها بخشی از ارزش را، یا دقیقتر بگوئیم بخشی از اضافه ارزش کالاها را تشکیل میدهد، و این بخش نصیب طبقه سرمایه دار که ارزش اضافه را از کارگران بیرون میکشد نمیگردد، بلکه نصیب مالکان زمین میگردد که اضافه ارزش را از سرمایه داران بیرون میکشند. در اینجا مفروض است که سرمایه کشاورزی، در مقایسه با همان سرمایه بیرون از کشاورزی، کار بیشتری را حرکت در می آورد. اینکه این اختلاف به چه میزانی است و یا اصولاً آیا موجود است بستگی دارد به تکامل نسبی کشاورزی در مقایسه با صنعت. بر اساس طبیعت موضوع، این اختلاف باید بتدریج که کشاورزی توسعه می یابد، کاهش یابد، به این شرط که بخش متغیر سرمایه در مقایسه با بخش ثابت آن در صنعت هنوز هم با سرعت بیشتری از کشاورزی کاهش نیابد.

این بهره ارضی مطلق نقش هنوز هم بزرگتری را در صنایع استخراجی بازی میکند، جائیکه یکی از عناصر سرمایه ثابت، ماده خام، کاملاً غایب است و جائیکه پائین ترین ترکیب سرمایه بدون قید و شرط مسلط است، بجز در آن رشته هایی که آن بخش که شامل ماشین آلات و دیگر فرمهای سرمایه استوار است نقش مسلط دارند. درست در این مورد جائیکه بنظر می آید که بهره ارضی بتهایی از یک قیمت انحصاری سر چشمه میگردد، مستلزم شرایطی بسیار مناسب است تا کالاها به قیمتشان بفروش برسند، یعنی اینکه بهره ارضی مساوی باشد با تمام مازادی از اضافه ارزش که در و رای قیمت تولید کالا قرار دارد. این مثلاً در مورد بهره آبهای قابل ماهیگیری، معادن سنگ، جنگلهای طبیعی و غیره مصداق دارد. (37*)

(37) ریکادو این را بطور بسیار سطحی بررسی میکند. رجوع کنید به پلیمیکش با آدام اسمیت در مورد بهره جنگلهای نروژ. « اصول » درست در ابتدای فصل یازده